

## گفت و گویی

### صمیمی با استاد فرزانه

"دام‌زله"

## حضرت آیه‌الله مصباح

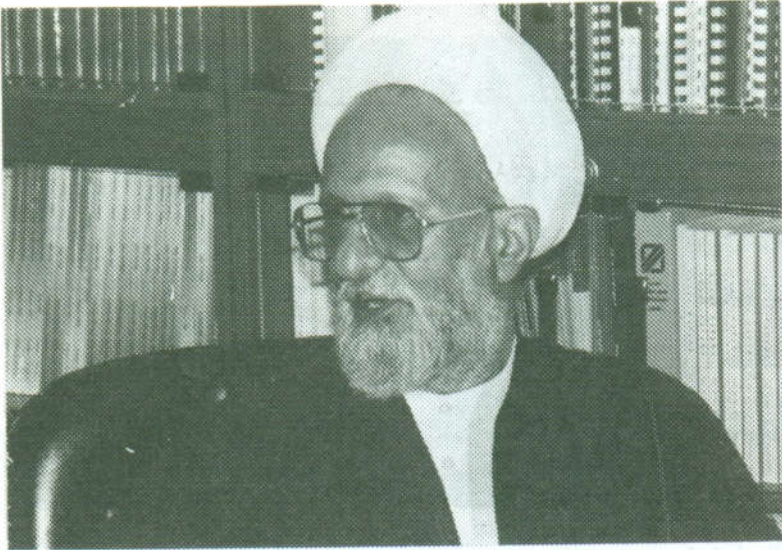
نکته: مفسر و فیلسوف فرزانه، حضرت استاد آیه‌الله مصباح (دام‌عزه)، از استادان برجسته حوزه علمیه و یاران با وفای امام علیه السلام و مقام معظم رهبری‌اند که قریب نیم‌قرن از عمر با برکت خویش را وقف تربیت طلاب علوم دینی نموده و صدها تن از محققان، نویسندگان و مسؤولان بلندپایه نظام اسلامی افتخار شاگردی ایشان را دارند. در شماره قبل، بخش اول از گفت‌وگوی صمیمانه ما را با ایشان مطالعه نمودید. اینک ادامه این گفت‌وگو را به آشنایان صمیمی تقدیم می‌داریم:

حضرت استاد، در طول دوران قبل و بعد از انقلاب، ارتباط حضرت‌عالی با حضرت امام علیه السلام و بزرگان دیگری که متولی مسائل

حوزه و انقلاب محسوب می‌شدند چگونه بوده است؟ چنانچه نکات و یا خاطراتی از این تماس‌ها و همکاری‌ها دارید بفرمایید.

● ارتباط بنده با امام علیه السلام پیش از شروع نهضت، ارتباط شاگرد و استاد بود و ویژگی خاصی نداشت. اما پس از شروع نهضت - به همان دلایلی که اشاره کردم - رابطه بنده با ایشان بیش‌تر شد، به حدی که گاهی دستورات محرمانه‌ای که داشتند نیمه شب به بنده و آقای هاشمی ابلاغ می‌فرمودند. ما هم در

حد توان، آن‌ها را انجام می‌دادیم و ایشان هم حسن نظر خاصی داشتند. پس از ۱۵ خرداد، که ایشان را دستگیر کردند، مدتی در قیصریه تحت نظر بودند و فقط مرحوم آیه‌الله سید صادق لوازسانی از دوستان نزدیک حضرت امام علیه السلام و بعضی از افراد خانواده حق ملاقات با ایشان را داشتند. لذا، آقای هاشمی رفسنجانی به بنده پیشنهاد کردند که تحلیلی از اوضاع بنویسیم و برای حضرت‌شان بفرستیم. آقای هاشمی نامه فصلی متضمن



تحلیل اوضاع از زمان دستگیری امام علیه السلام و نقش افراد و گروه‌ها از مراجع و غیر مراجع و فعالیت و خدمات افراد و طرز فکر مؤثران و عملکرد اصناف گوناگون مردم و حوزه‌های شهرستان‌ها نوشتند. من هم اواخر آن نوشته بودم پیش‌بینی می‌کنم به زودی شما را آزاد می‌کنند و ان شاء الله به قم تشریف می‌آورید، خوب است برای آینده این مطالب را در خاطر مبارک داشته باشید. پیشنهادهایی هم در مورد اقداماتی که در حوزه و فعالیت‌هایی که در داخل و خارج از کشور - حتی در ارتش - باید صورت پذیرد به عرضشان رسانده بودم. بعدها این نامه در منزل ایشان به دست ساواک افتاد و همین نامه از جمله مسائلی بود که مرا به سبب آن تعقیب کرده‌اند. به هر حال، امام علیه السلام

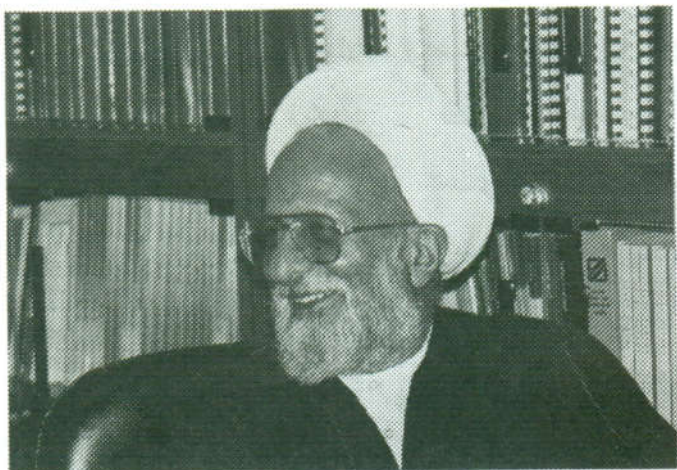
از این نامه بسیار خوشحال شدند. همان زمان آقای صانعی را فرستادند که از فلانی به واسطه نامه‌اش تشکر کنید. من این را حمل بر بزرگواری و ذره‌پروری ایشان کردم، ولی ظاهراً چیزی بیش از این بود. اتفاقاً خدا خواست و پس از مدتی نه چندان طولانی، ایشان را آزاد کردند. شبی نزدیک ایام حج در منزل آقای هاشمی با «گروه یازده نفری» مشغول تهیه اعلامیه‌ای مفصل برای مکه با عنوان «أجیبوا داعی الله» بودیم که خبر رسید حضرت امام علیه السلام را آزاد کردند. بعضی از دوستان گفتند: خوب است همین الآن به دیدن ایشان برویم. گفتیم: خسته‌اند، تازه از راه رسیده‌اند، صحیح نیست مزاحم ایشان بشویم. به هر حال، صبح اول وقت، من رفتم که خدمت ایشان شرفیاب شوم. دیدم جمعیت انبوهی آن‌جا هستند که به سختی باید وارد شد. ایشان جلوی یکی از درهای اتاق مشرف به حیات، در کنار پنجره‌ای نشسته بودند. از میان جمعیت، سلامی کردم. ایشان لبخندی زدند و همان‌جا گفتند: حدس شما



صائب بود. این جمله بسیار در من اثر گذاشت. هیچ وقت آن لبخند و طنین کلام امام علیه السلام را فراموش نمی‌کنم. این خاطره از خاطره‌های بسیار شیرین زندگی من است و در آن دوران، علاقه مرا به ایشان زیادتر کرد. نمی‌دانستم که ایشان تا این حد به تمام دقایق توجه دارند، آن‌ها را مورد ارزیابی قرار می‌دهند و تشویق و پی‌گیری می‌کنند. بعدها هم هر وقت خدمتی از ما بر می‌آمد، با تمام وجود تلاش می‌کردیم و اگر تشخیص می‌دادیم کاری واقعاً در جهت اهداف نهضت و مبارزه و مورد رضایت امام علیه السلام است، هیچ مضایقه‌ای نداشتیم. خوشبختانه آن کارها هم طوری انجام می‌گرفت که بنده مستقیماً مورد سوء ظنی واقع نشدم و در طول این مدت، مصلحت خدا این بود که کارهایم از چشم رژیم پنهان بماند و

گرفتار نشوم. فقط یک بار به دلیل شرایط خاصی، ساواک در مورد این جانب فوق‌العاده حساس شد، به این صورت که از یک طرف، اساسنامه «گروه یازده نفری» کشف شد و از سوی دیگر، با هجوم ساواک به منزل امام علیه السلام، نامه‌ای که برای ایشان فرستاده بودم و امضا نیز داشت به دست آنان افتاد و با تطبیق آن دو، مشخص شد که یک خط است. به همین دلیل، یک روز اول صبح مشغول صرف صبحانه بودیم که از طرف ساواک در منزل آمدند و گفتند: بیایید ساواک. به آن جا رفتم. پس از انجام تشریفات اداری و مقدمات و کارهای که برای تضعیف روحیه و ارباب انجام شد، مرا برای بازجویی بردند. دو، سه ساعتی از این طرف و آن طرف سؤالاتی کردند، بعد هم چیزهایی نوشتند و گفتند: جواب آن‌ها را بدهید. همان

وقت حدس زدم که نسبت به خط من حساسیت دارند. گاهی هم به بهانه‌ای قلم مرا می‌گرفتند و قلم دیگری می‌دادند. فهمیدم که نظری دارند و می‌خواهند با قلم‌ها و درحالات گوناگون، نمونه‌های خط مرا بگیرند. از همان اول که متوجه شدم، تصمیم گرفتم خطم را تغییر دهم. پس از آن پرسیدند: استاده‌ایت چه کسانی‌اند؟ گفتم: حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی علیه السلام حضرت آیه‌الله العظمی خمینی علیه السلام و حضرت آیه‌الله طباطبائی علیه السلام. : چند سال نزد هر کدام درس خوانده‌ای؟ - هشت سال خدمت آیه‌الله خمینی علیه السلام و .... : با چه کسانی ارتباط داشته‌ای؟ من هم از کسانی از جمله آقای ربّانی علیه السلام اسم بردم و گفتم که با ایشان در تصحیح کتاب بحارالانوار همکاری



داشته‌ام و تصحیح بعضی از جلد‌های آن به عهده بنده بوده است.

باز پرس با همه زیرکی‌اش تا حدودی این تصور را پیدا کرده بود که مثلاً، با یک طلبه ساده‌رو به روست که اصلاً در جریان اوضاع سیاسی نیست.

در جلسه دوم بازجویی، نامه‌ها را آورد و گفت، این خط رامی‌شناسی؟ من تصور نمی‌کردم آن نامه‌ها به دست این‌ها افتاده باشد. او یک سطر از یکی از نامه‌ها را که مقدم و مؤخرش معلوم نبود، نشان داد و گفت: این خط را می‌شناسی؟

گفتم: بی‌شبهت به خط من نیست.

گفت: بله، این امضای شماست، حالا بگو این نامه چیست و برای کی فرستاده‌ای؟

گفتم من خیلی چیز نوشته‌ام، ولی نمی‌دانم این چیست. خط من نیست، شبیه خط من است، نمونه

خط‌های من این جا هست.

گفت: نه این امضای شماست. گفتم: فکر نمی‌کنم.

امضایم را آورد و نشان داد.

دیگر تصمیم گرفتم بکلی

انکار کنم؛ چون فهمیدم که

وضعیت خطرناک است. از او

اصرار و از من انکار.

گفت: دیگری چه انگیزه‌ای

دارد که به اسم تو نامه بنویسد.

گفتم: ممکن است انگیزه-

های مختلفی در میان باشد:

دشمنی با من یا این که اسم

مستعار او شبیه اسم من باشد.

گفت: اگر ثابت شود این

خط توست به لوزامش

ملتزمی؟

گفتم: این خط من نیست،

من خودم خطم را بهتر می‌شناسم.

گفت: اگر کارشناس ما

بگوید این خط توست قبول می‌کنی؟

گفتم: اگر کارشناس باشد

چنین چیزی نمی‌گوید.

گفت: بنویس: «اگر ثابت شود

این خط، خط من است هر مجازاتی

داشته باشد قبول می‌کنم.»

گفتم: چنین التزامی بدون

ذکر مشخصات نامه، صحیح

نیست.

گفت، بنویس: «نامه‌ای که

با این عنوان شروع شده و به

این جمله ختم شده است.»

معلوم شده همان نامه‌ای است

که برای امام علیه السلام نوشته بودم.

لطفاً در مورد فعالیت‌های

خودتان پس از پیروزی

نهضت، توضیحاتی بفرمایید.



● همان‌طور که اشاره کردم، بنده از همان سال‌های اول نهضت هم به مسائل فرهنگی اهتمام بیش‌تری داشتم و سعی می‌کردم در طول دوران مبارزه، اصالت‌ها و ارزش‌های اسلامی محفوظ بماند و قربانی مبارزات سیاسی نشود. پس از انقلاب، امور گوناگون کشور - بحمدالله - در این زمان بیش‌تر احساس مسئولیت کردم که در حد توان، مشغول کارهای حوزوی و حفظ مسائل اعتقادی اسلامی بشوم. به این دلیل، تمام نیرویم را در حوزه متمرکز کردم و ارتباطاتی هم که با حضرت امام علیه السلام داشتم حول همین مسائل بود. دیدیم بقیه مسائل - الحمد لله

فعالیت‌های خودم را در کارهای حوزوی متمرکز کنم.

**اقدامات و فعالیت‌های علمی‌تان را از چه زمانی و چگونه آغاز کردید؟**

● پس از این‌که تحصیلاتم را به جایی رساندم و توانستم در بعضی از رشته‌های علوم اسلامی مثل فقه و اصول و

● آرزوی منم شرایطی پیش بیاید که هم مسؤولان محترم حوزه و هم طلاب جوان به مسائل اخلاقی و معنوی بیش‌تر از پیش اهتمام داشته باشند و راهی پیدا شود که در کنار پیشرفت علمی، رشد اخلاقی و معنوی هم حاصل شود و این دو بال، متناسب با هم و به طور متعادل، رشد کند تا نتایج مطلوب حاصل گردد.

متولیان خوبی پیدا کرد و همین‌طور که می‌دانید، بسیاری از مدرّسان معروف و شخصیت‌های علمی حوزه مجبور در آن‌جا کارها دخالت کنم، شدند کارهای حوزوی را رها کنند و برای حفظ مصالح انقلاب، مسئولیت‌هایی در قوه مقننه، قضاییه و حتی مجریه بپذیرند. بنده طبق همین تشخیصی که داشتم، - متولیان خوبی پیدا کرد - مثل مرحوم دکتر بهشتی علیه السلام، دکتر باهنر علیه السلام - و نیازی نیست که شخصیت‌های علمی حوزه مجبور در آن‌جا کارها دخالت کنم، اما این طرف، متولی که ندارد، کسانی هم که باید در این‌جا فعالیت کنند، به دلیل ضرورت، کار خودشان را رها کرده‌اند. به این دلیل بود که وظیفه متعین خود دانستم که تفسیر و فلسفه کم و بیش اظهار نظری بکنم و با توجه به کمبودهایی که در این زمینه‌ها، به خصوص در زمینه علوم عقلی و قرآنی وجود داشت، تصمیم گرفتم در این زمینه‌ها تدریس و تحقیق داشته باشم. با تأسیس مدرسه حقانی (منتظریه)، که برنامه‌اش را مرحوم دکتر

بهشتی رحمته تدوین کرده بود، مرحوم شهید آیه الله قدوسی - رضوان الله علیه - از بنده دعوت کرد که در آنجا تدریس کنم. من هم براساس همین طرز فکری که به آن اشاره کردم، دو ماده درسی پیشنهاد کردم: فلسفه و تفسیر قرآن. در زمینه تفسیر، در چندکلاس در سطوح گوناگون مطالب تفسیری را تدریس می کردم. اما در زمینه فلسفه، با توجه به گرایش های انحرافی، که در فلسفه جدید آن زمان پیش آمده بود و تحت شرایط خاص فرهنگی و سیاسی آن زمان ترویج می شد و مقداری از آن را فلسفه های مارکسیستی تشکیل می داد، به نظر رسید که شیوه تدریس فلسفه باید به گونه ای باشد که طلاب و دانشجویان در مقابل این افکار، موضع گیری صحیحی داشته باشند و از مواضع اسلام دفاع کنند و افکار

انحرافی را دفع نمایند. برای این درس، کتاب فلسفتنا تألیف مرحوم آیه الله صدر رحمته را پیشنهاد کردم. در آن زمان، این کتاب به عنوان کتاب درسی در جایی مطرح نشده بود و از جهات متعددی، آن را برای کتاب درسی مناسب دیدم. به هر حال، این کتاب را پیشنهاد کردم و مدرسه قبول کرد، به خصوص مرحوم دکتر بهشتی رحمته آن را تأیید کردند. بنابراین فلسفتنا را تدریس کردم و چند سال هم در شورای مدیریت مدرسه به اتفاق مرحوم آقای قدوسی و جناب آقای جتئی - حفظه الله - مشارکت داشتم.

**آیا حضرت عالی نظام آموزشی کنونی حوزه را برای پاسخ گویی به مقتضیات زمان و کلاً آنچه که از حوزه انتظار می رود، کافی می دانید؟**  
● کافی نیست و جای تجدید

نظر دارد. ما اگر فرض را هم بر این بگذاریم که حوزه فقط می خواهد فقیه تربیت کند و سایر مسائل برایش مطرح نیست، باز هم می توانیم برنامه بهتری داشته باشیم و در مدت کوتاه تری، فقیهان عمیق تر و محقق تری پرورش دهیم. البته این کار در گرو تنظیم برنامه و فداکاری استادان و به کارگرفتن روش های تدریس و تربیت خاصی است که ان شاء الله، به آن می رسیم.

**نظر حضرت عالی در زمینه رابطه حوزه و نظام و دولت اسلامی و جایگاهی که حوزه باید در نظام اسلامی داشته باشد، چیست؟**

● حوزه های علمیه، به خصوص حوزه علمیه قم، در شرایط کنونی تضمین کننده وجهه اسلامی نظامند؛ یعنی، ویژگی اصلی نظام ما اسلامی بودن آن است و این



■ بنده از همان سال‌های اول نهضت به مسائل فرهنگی اهتمام بیش‌تری داشتیم و سعی می‌کردم در طول دوران مبارزه، اصالت‌ها و ارزش‌های اسلامی محفوظ بماند و قربانی مبارزات سیاسی نشود. پس از انقلاب، امور گوناگون کشور - بحمدالله - متولیان خوبی پیدا کرد و بسیاری از مدرّسان معروف و شخصیت‌های علمی حوزه مجبور شدند کارهای حوزوی را رها کنند و برای حفظ مصالح انقلاب، مسؤولیت‌هایی در قوهٔ مقننه، قضاییه و حتی مجریه بپذیرند. بنده طبق همین تشخیصی که داشتیم، احساس مسؤولیت کردم که در حد توان، مشغول کارهای حوزوی و حفظ مسائل اعتقادی اسلامی بشوم و تمام نیروییم را در حوزه متمرکز کردم و ارتباطاتی هم که با حضرت امام؛ داشتیم حول همین مسائل بود.

احتیاج به کارشناسان و ناظرانی دارد که هم اسلام را درست بشناسند و هم در عمل، نظارت داشته باشند. اما این که خود حوزم ساختارش چگونه باشد و ارتباطش با دستگاه‌های دولتی به چه صورتی باشد، تجربهٔ تاریخی تشیع نشان می‌دهد که همیشه حوزه‌های علمیه، مستقل از ارگان‌های دولتی بوده‌اند و حتی آن شرایط خاص

استثنایی که گاهی پیش آمده و حکام و سلاطین در اثر شرایط محیط هم‌کاری مردم، خودشان را مجبور می‌دیدند که در ادارهٔ مملکت از علما استیذان کنند -

یعنی، ولایت فقیه را کاملاً بپذیرند (مواردی چه در زمان صفویه و چه در زمان قاجاریه، به این شکل واقع شده) - حتی در

این موارد هم نظام روحانیت در تشکیلات دولتی ادغام نشده است و همین طور که می‌دانیم، نظر حضرت امام علیه السلام هم این بود که روحانیت باید استقلال داشته باشد، به خصوص که در ما

نظامان غیر از دستگاه دولت (قوهٔ مجریه، قوهٔ قضاییه و قوهٔ مقننه)، مقامی مافوق داریم که اعتبار هر سه قوه به اوست و آن مقام معظم رهبری است که در واقع، روح نظام و مشروعیت آن بستگی به تأیید ایشان دارد.

به این دلیل، ارتباط حوزه با مقام رهبری بسیار مناسب‌تر است از ارتباط با سایر قوا، و اگر بناست نظارتی در کار حوزه باشد،

همان طور که در سایر شئون مملکت ولی فقیه حق ولایت و اعمال نظر دارد، در حوزه هم چنین حقی را خواهند داشت.

از بیانات شما و وقتی که اختصاص دادید تشکر می‌کنیم. اگر مطلب دیگری را لازم می‌دانید، بفرمایید.

● عرض خاصی ندارم، جز اظهار کمبودی که در خودم احساس می‌کنم و احتمال می‌دهم در دیگران هم وجود داشته باشد و آن، کمبود معنوی و اخلاقی است. آرزو می‌کنم شرایطی پیش بیاید که هم مسؤولان محترم حوزه و هم طلاب جوان به مسائل اخلاقی و معنوی بیش از پیش اهتمام داشته باشند و راهی پیدا شود که در کنار پیشرفت علمی، رشد اخلاقی و معنوی هم حاصل شود و این دو بال، متناسب با هم و به طور متعادل، رشد کند تا نتایج مطلوب حاصل گردد. ان شاء الله.